

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

هنر مردن / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب‌المیزان، ۱۳۸۹.

۸۰ ص ۲۱*۱۲ س م.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۲۹-۱

ص. [۷۷]-۷۸. ، همچنین به صورت زیرنویس.

۱- مرگ -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام. ۲- مرگ -- جنبه‌های

قرآنی.

۲۹۷/۴۴

BP۲۲۲/۲۲/ط ۲۵ هـ ۱۳۸۹

۲۰۷۷۰۶۶

کتابخانه ملی ایران

هنر مردن

اصغر طاهرزاده

تاریخ انتشار: ۱۳۸۹

نوبت چاپ: اول

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

ناشر: لب‌المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

چاپ: پردیس / معنوی

لیتوگرافی: شکبیا

صحافی: دی

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

۱- گروه فرهنگی المیزان تلفن: ۷۸۵۴۸۱۴-۳۱۱

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

| | |
|----|-------------------------------|
| ۷ | مقدمه ناشر |
| ۱۱ | رهایی از چنگال نفس اماره |
| ۱۵ | حاکمیت بر مرگ و زندگی |
| ۱۹ | مسجد مهمان‌کُش |
| ۲۵ | ولی بالآخره چه؟!؟ |
| ۲۹ | ملاک اُنس با حقیقت |
| ۳۲ | مرگ؛ ادامه‌ی زیباتری از زندگی |
| ۳۴ | معنی واقعی بصیرت |
| ۳۶ | تمدن غربی و غفلت از مرگ |
| ۳۸ | سخت کردن زندگی و مرگ |
| ۴۰ | آفات رفاه افراطی |
| ۴۷ | چهره‌ی شفابخشی مرگ |
| ۵۲ | جایگاه دنیا در آبادانی قیامت |
| ۵۴ | وقتی زندگی می‌میرد |
| ۶۰ | مرگ آزاردهنده |
| ۶۲ | تنها موجودِ مرگ‌اندیش |
| ۶۶ | زیرک‌ترین مردم |
| ۷۰ | برکات یاد معاد |
| ۷۱ | علت سخت‌شدن مرگ |

باسمه تعالی

۱- هنر مردان خدا همان هنر «خوب‌مردن» است، زیرا تا انسان «مرگ» را درست نشناسد آن‌همه زیبایی در زندگی خود خلق نمی‌نماید، همچنان که زشتکاران ابتدا «خوب‌مردن» را فراموش کردند که این‌همه زشت زندگی کردند.

۲- «خوب‌مردن» به آن معنی است که انسان زندگی خود را تا گستره‌ی ابدیت تعریف کند و گرفتار محدوده‌ی دنیا نشود، و گرنه آن‌هایی که در زندگی محدود دنیا نشستند و آن‌ها که دویدند، هر دو بی‌بهره ماندند.

۳- «هنر مُردن» به این معنی است که خواستن‌ها مافوق خواستن‌های دنیایی شود و افق نگاه از دیواره‌های زندگی محدود دنیا فراتر رود تا در حرکتی آرام و با وقار به سوی عالمی ماورای زمان و مکان سیر کنیم و خود را در چنین شرایطی ببینیم.

۴- کتاب «هنر مردن» حاصل سخنرانی استاد طاهرزاده است تا به ما گوشزد کند چگونه غرب‌زدگی، «مرگ» را به

صورت کابوس در مقابل بشر قرار داده و انسان را به بدترین نوع مُردن گرفتار نموده، زیرا وقتی «مرگ» فراموش شد، نفس اماره چنگال های خود را تا عمیق ترین ابعاد انسان فرو می کند تا زندگی او را به مرگی سیاه بدل نماید.

۵- از آن جایی که بحث «هنر مردن» نکات ظریفی در برداشت که می تواند در بهترین انتخاب ها به عزیزان مدد رساند آن را خدمت عزیزان تقدیم می کنیم، به امید آن که همه بتوانند ماورای مرگ و زندگی، در افقی بالاتر، با حقایق عالم وجود مأنوس گردند.

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ
 أَوْلِيَاءَ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱

بگو ای کسانی که یهودی شده‌اید اگر پندارید که شما دوستان
 خدایید، نه مردم دیگر پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید.
 انبیاء علیهم‌السلام در مورد مرگ به عنوان ظهور مرحله‌ای از مراحل
 سیر انسان، نکات بسیار روشنی را به بشریت عرضه داشته‌اند که
 اگر وحی الهی توسط انبیاء در صحنه‌ی فرهنگ بشر ظهور
 نمی‌کرد، هرگز بشر امکان دستیابی به آن حقایق را نداشت.
 به طور کلی احساس فناپذیر بودن انسان چیزی است که
 همواره در فرهنگ بشری مطرح بوده و عموماً کسی نسبت به
 آن مناقشه‌ای جدی ندارد، هر کس با اندک تأملی متوجه
 می‌شود بدنش در حقیقت وی دخالت ندارد و بی‌بدن هم

می‌تواند خود را ادراک کند و لذا به راحتی می‌توان نتیجه گرفت آنچه زوال می‌یابد بدن انسان است و نه نفس و روح او. عمده‌ی هنر بشر به تحلیل درست داشتن نسبت به دو منزل قبل و بعد از مرگ است، به این معنی که در زندگی زمینی که انسان ابتدای زندگی خود را شروع می‌کند و سپس آن را فرو می‌گذارد و با حیات قیامتی روبه‌رو می‌شود، چگونه خود و زندگی را تعریف و تحلیل کند که در حیات ابدی با یک «خود» بی‌توشه و بی‌محتوا روبه‌رو نگردد؟

انسان در سیر حیات زمینی، پس از شیرخوارگی، ابتدا کودک‌کی را فرو می‌گذارد و به مرحله‌ی جوانی می‌رسد و در مراحل کودک‌کی و سیر از آن، با جوانی روبه‌رو می‌شود و در مرحله‌ی جوانی، منزل جوانی را می‌چشد و از احوالات جوانی برخوردار می‌شود، ولی مغلوب جوانی نمی‌گردد که دیگر نتواند از آن خارج شود. باز در انتهای دوره‌ی جوانی، میان‌سالی را می‌چشد و باز از آن می‌گذرد و مغلوب آن نیز نمی‌شود و سپس پیری را می‌چشد و چون از آن گذشت، مرگ را می‌چشد و از آن نیز می‌گذرد و همچنان ادامه می‌یابد. به همین جهت قرآن می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۲

هر کس مرگ را می‌چشد و مسلّم از آن می‌گذرد و در نهایت با حیاتی روبه‌رو می‌شود که دیگر مرگ ندارد که در وصف آن فرمود: «إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»^۳ هر آینه برای کلّ نظام آخرت، حیات است.

آنچه قابل توجه است این که انسان بتواند خود را مافوق زندگی دنیایی و مرگ تحلیل کند. اگر بتواند ابدی بودن خود را درست تحلیل کند و اگر معنی خود را در ابدیت درست ارزیابی کند، آن وقت دیگر در چنگال نفس اماره‌ی خود به بازی گرفته نمی‌شود که افق زندگی او را در محدوده‌ی دنیا متوقف نماید.

جناب صدر المتألهین « نکته‌ی خوبی را به ما آموخته که می‌فرماید: «الْنَفْسُ جِسْمَانِيَّةُ الْحُدُوثِ وَ رُوحَانِيَّةُ الْبَقَاءِ»^۴ یعنی نفس انسانی بستر حدوثش جسم است ولی بقائش روحانی است و برای ادامه‌ی وجود خود به جسم اولیه‌اش بستگی ندارد. به این معنی که نفس انسان از رحم مادرش

۳ - سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۴ - اسفار اربعه، ج ۹، ص ۸۵.

شروع می‌شود ولی تا ابد می‌ماند و هرگز نمی‌میرد، بلکه می‌بیند که می‌میرد، همچنان که در یک حادثه‌ای می‌نگرد که دستش کنده شد بدون آن که خودش نابود شود، وقتی هم بدن او از او جدا می‌شود می‌بیند که بدنش از او جدا شد و دیگر نمی‌تواند آن را تدبیر کند.^۵

نکته‌ی بسیار دقیق و عمیقی که بنا است بر روی آن تأمل کنیم این است که خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛^۶ ای یهودیانی که گمان می‌کنید که فقط شما اولیاء الهی هستید، اگر راست می‌گوئید تمنای مرگ کنید. یعنی انسان برای ارزیابی صحیح خود باید ببیند مرگ‌پذیر است یا مرگ‌گریز. می‌فرماید: همه‌ی شما دینداران ادعا دارید که می‌خواهید خدادوست باشید و متوجه هستید ارزش هر انسانی

۵ - این که جناب صدر المتألهین « می‌فرماید: «نفس

جسمانیة الحدوث» است به این معنی نیست که علت حقیقی نفس انسان جسم او باشد، بلکه به این معنی است که جسم انسان علت مُعَدّه و آماده‌کننده‌ی شرایط است تا خداوند روح یا نفس را در آن جسم خاص نازل فرماید، و مطابق و مناسب آن جسم خاص، روح در آن دمیده شود و در آن حال نفس خاص جزئی شکل گیرد که قبل از آن به صورت کلی موجود بود و دارای تشخّص خاص نبود مگر در علم خدا.

۶ - سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۶.

به دنیادوستی و شهوت‌دوستی نیست و هیچ عاقلی چیز باقی و کامل را که خدا باشد رها نمی‌کند و دنیای ناقص و گذرا را بگذرد، ولی شاهد صدق ادعای خدادوستی، «مرگ‌پذیری» است و نه «مرگ‌گریزی».

در آیه‌ی مورد بحث خطاب به یهودیان که مدعی هستند خداوند عنایت خاصی به آن‌ها دارد و خود را امت برگزیده می‌پندارند می‌فرماید: اثبات صحت این ادعا در نشان دادن پذیرش مرگ در کلّ فرهنگ حیات دنیایی شما روشن می‌شود. و به ما هم تذکر می‌دهد که اگر ملاحظه کردید تمدنی و فرهنگی همه‌ی همّتش را در فرار از مرگ قرار داده بدانید این فرهنگ و تمدن رو به سوی خدا ندارد و دل در گرو خدا نبسته است. به عبارت دیگر هدف حیات خود را که قرب به خداست، گم کرده است. و از آن‌جایی که خداوند به عنوان کمال مطلق، هدف جان هر انسانی باید باشد و مرگ، گذرگاه برگشت به خدا است، هر کس مرگ‌گریز است کلّ زندگی‌اش به سوی هدفی پوچ در حرکت است و این فرد و یا این تمدن با روحیه‌ی مرگ‌گریزی که دارد، به محتوا و نتیجه‌ای متعالی نخواهد رسید.

ملاحظه می‌فرمائید که با غفلت از تحلیل درست مرگ فقط مشکل فکری و نظری حاصل نمی‌شود، بلکه مشکل عملی

پیش خواهد آمد و نوع زندگی در همه‌ی ابعادش تغییر می‌کند و نفس اماره به جای عقل و قلب، میدان‌دارِ زندگی و انتخاب‌های انسان‌ها می‌شود و گرایش‌های پست و حقیر به جای گرایش‌های اصیل انسانی می‌نشیند و گرایش‌های پست و انتخاب‌های واهی برای انسان به صورتی اصیل جلوه می‌کند.

تأکید ما در این بحث آن است که مسئله‌ی توجه به مرگ را که در فرهنگ انبیاء علیهم‌السلام بر آن تأکید و اصرار می‌شود، موضوع ساده و یک نکته‌ی اخلاقی محدود تلقی نکنیم و گرنه از گرایش‌های مهم و انتخاب‌های بسیار اساسی محروم می‌شویم. زیرا صحیح و غلط بودن همه‌ی گزینش‌های انسان در گرو درست‌موضع‌گیری کردن نسبت به جایگاه مرگ در زندگی است. وقتی مرگ همواره در منظر انسان باشد و زندگی را با وسعتی بیشتر از آنچه در ابتدای امر می‌یابد ببیند، نفس اماره‌ی او تمام زندگی او را اشغال نمی‌کند و چون انسان به عنوان موجود ذی‌شعوری دارای قدرت انتخاب است انتخاب‌های بزرگ را وقتی انجام می‌دهد که نفس اماره‌اش در نهایتِ حقارت باشد.

وقتی انسان هنوز زندگی دنیایی و مرگ را در مقابل هم قرار داده است رقابت میان فطرت و نفس اماره در زندگی به میان می‌آید و در این حال همواره انسان در چنگال نفس اماره

گرفتار خواهد شد و نمی‌تواند انتخاب‌های بزرگ انسانی که مطابق وسعت ابدیت است داشته باشد. زیرا دروازه‌ی مرگ، دهانِ باز خود را نشان می‌دهد و او را به عقب می‌راند تا به حقیقتی ماوراء محدوده‌ی زمین و زمان نیندیشد. در این حال هنر خوب زندگی کردن را از دست خواهد داد، چون هنر خوب مردن را از دست داده است، زیرا جایگاه مرگ در نگاه او درست تحلیل نشده و از زندگی در بیکرانه‌ی وجود غفلت کرده است.

وقتی انسان توانست ماوراء زمان و زمین و با توجه به روح بیکرانه‌ی خود زندگی کند عملاً به مرحله‌ای می‌رسد که مرگ و زندگی برایش مساوی خواهد بود، در آن حالت است که نفس اماره قدرت تسخیر انسان را ندارد و انسان به حیات قانع‌کننده‌ای دست می‌یابد که دیگر دلش گرفتار رنج مرگ نیست و به‌خوبی متوجه خواهد شد که مرگ و زندگی از پایه و بُن یکی هستند و اوست که در ذات خود یک حقیقت ماندنی است و در حال گذشتن از منازل متفاوت این ماندن. چنین انسانی در دنیا با نشاط کامل و در فضای حکیمانه‌ای زندگی می‌کند، همواره آماده است بدون هیچ بیمی از مرگ،

با آرامش درونی، زندگی دنیایی را رها کند. چنین کسی بر مرگ و زندگی فرمان می‌راند و در نتیجه هم خوب زندگی می‌کند و هم خوب می‌میرد.

معجزه‌ی بزرگ انبیاء پرورش انسان‌هایی بود که بتوانند زندگی خود را هم‌اکنون در افقی بالاتر از زندگی زمینی صعود دهند و با زندگی در آن افق که زندگی با حقایق است دیگر روزمرگی‌ها را زندگی به حساب نیاورند، چنین انسان‌هایی تا ابدیت خود اوج گرفته‌اند و هم‌اکنون در بهشت‌هایی زندگی می‌کنند که «عَرَضُهَا كَعَرَضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۷؛ به وسعتی که همه‌ی زمین و آسمان در آن جای می‌گیرد، این جاست که باید تأکید کرد، چشم بستن از مرگ، مرگ را از بین نمی‌برد، بلکه سبب بد مردن خواهد شد، همچنان که سبب بد زندگی کردن می‌شود.

انبیاء علیهم‌السلام آمدند تا انسان از نظارت بر مرگ غافل نباشد و مواظب باشد تا «یاد مرگ» نمیرد. آری؛ پیامبران آمدند تا نگذارند «یاد مرگ» بمیرد، به ما تذکر دادند: «وَأَنْفِقُوا مِمَّا

رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ؛^۸ ای مؤمنین! قبل از آن که مرگ به سراغتان آید، از آنچه به شما رسیده انفاق کنید. همیشه یکی از اعتراض‌های اهل دنیا به افراد مذهبی و در اصل به پیامبران این است که چرا با طرح کردن مرگ و توجه به مرگ، شادی امروزین ما را از ما می‌گیرید. به پیامبران می‌گفتند: ممکن است شما خودتان از زندگی همراه با یاد مرگ راضی باشید و زندگی خود را در کنار توجه به مرگ بگذرانید، ولی ما این نوع زندگی را نحس و بد می‌دانیم چون نمی‌گذارد شادمانه زندگی کنیم. به گفته‌ی مولوی:

قوم گفتند ار شما سعدِ خودیت

نحس مایید و ضدیت و مُرتدیت

جان ما فارغ بُد از اندیشه‌ها

در غم افکندید ما را و عَنَّا

طوطی نُقل و شکر بودیم ما

مرغ مرگ‌اندیش گشتیم از شما

به پیامبران گفتند: «مرغ مرگ‌اندیش گشتیم از شما» بدون توجه به مرگ، خوش می‌گذرانیدیم، حال با طرح مرگ آن نوع خوش‌گذرانی و بی‌خیالی را از دست داده‌ایم، شما ما را

متوجه آینده‌ای کردید که باید دائماً امکان هر نوع عذابی را
برای خود بدهیم و ما این حرکت شما را برای زندگی خود
نحس می‌دانیم و آن را به فال بد می‌گیریم.

هر کجا اندر جهان فال بدی است

هر کجا مَسْخِی، نکالی، مأخِذی است

در مثالِ قصه و فال شماسست

در غم‌انگیزی شما را مشتهاست

تا شما پیام نیاورده بودید، اصلاً بشر به خوب و بد تقسیم
نشده بود، همگی کارهای همدیگر را تأیید می‌کردند و
دوگانگی و حق و باطل در میان نبود، و لذا کسی غم
باطل بودن نداشت تا احساس خطر کند.

انبیاء گفتند: فال زشت و بد

از میان جانندان دارد مدد

گر تو جایی خفته باشی با خطر

اژدها در قصد تو از سوی سر

مهربانی مر تو را آگاه کرد

که بجه زود، ارنه اژدرهات خورد

تو بگویی فال بد چون می‌زنی؟

فال چه؟ برجه، بین در روشنی

انبیاء خطری را که آرام آرام تمام وجود انسان گرفتارِ کفر را فرا می‌گیرد گوشزد می‌کنند ولی انسان‌های گرفتارِ کفر به آن‌ها می‌گویند چرا ما را از این خطر آگاه کردید و نشاطمان را به هم زدید؟! نشاط به هم زدن یعنی چه؟! نگاه کن خودت بین چه خطری در پیش داری. انبیاء می‌گویند:

از میان فال بد من خود تو را

می‌رهانم، می‌برم سوی سرا

چون نبی آگه‌کننده است از نهان

کو بدید آنچه ندید اهل جهان

پس توجه به مرگ یک شعور برتر می‌خواهد و انبیاء علیهم‌السلام که از چنین شعوری برخوردارند، از ما می‌خواهند چنین بصیرتی را به دست آوریم و آن را حفظ کنیم تا گرفتار آرزوهای محدود و وهمی دنیایی نگردیم.

در راستای آن که باید زندگی را ماوراء مرگ بشناسیم و از آن دیدگاه با آن برخورد کنیم، مولوی داستان مسجد مهمان‌گُش را در مثنوی مطرح می‌کند. او در این داستان بلند در راستای تحلیل صحیح از مرگ برای خوب‌زندگی کردن، نکات ارزنده‌ای را به بشریت هدیه کرده است و کسی که

دغدغهی درست فهمیدن زندگی را دارد، می تواند از نکات این داستان استفاده های خوبی ببرد که بنده خلاصه ی آن را عرض می کنم، به امید آن که زوایای خوبی در درست زندگی کردن به ما ارائه دهد. می گوید:

یک حکایت گوش کن ای نیک پی

مسجدی بُد بر کنار شهر ری

هیچ کس در وی نخفتی شب ز بیم

که نه فرزندش شدی آن شب یتیم

هر کسی گفتی که پریانند تُند

اندر او مهمان کشان با تیغ کُند

در مورد رمز کشته شدن مهمانان در آن مسجد شایعاتی بر سر زبان ها بود، عده ای می گفتند: جنیان بدون آن که با تیغ سر ببرند، آن مهمانان را می کشند.

آن دگر گفتی که سحر است و طلسم

کین رصد باشد عدو جان و خصم

و عده ای هم می گفتند: که با هنر سحر و جادو، جان های مهمانان گرفته می شود. بالاخره در چنین فضایی که شهرت مهمان کشی آن مسجد به همه جا رسیده بود:

تا یکی مهمان در آمد وقت شب

کو شنیده بود آن صیتِ عجب

گفت: کم گیرم سرو اشکمه‌ای

رفته گیر از گنج جان، یک جبه‌ای

عمده تفاوت در همین موضع گیری نسبت به مرگ و

زندگی است که این فرد جدید نسبت به قبلی‌ها داشت که

گفت: گیرم اصلاً این تن را نداشتم و از گنج جان یک جبه‌ای

کم بشود، مگر چه می‌شود؟ گفت:

صورت تن گو برو من کیستم

نقش، کم ناید چو من باقی‌ستم

اگر صورتِ تن برود، جان من که یک حقیقت باقی است

که نمی‌رود.

چون تمنّوا موت گفت: ای صادقین

صادقم، جان را بر افشانم برین

خدا فرمود: اگر در دوستی خدا صادقید، تمنای مرگ

کنید، حالا من می‌خواهم به جهت اثبات دوستی‌ام به حق،

جانم را بدهم و لذا مرا از مرگ نترسانید.

قوم گفتندش که هین این جا مخسب

تا نکوبد جان ستانت همچو کسب

که غریبی و نمی‌دانی ز حال

کاندر این جا هر که خفت، آمد زوال

مردم آن شهر به او گفتند: این جا خواب و گرنه مثل تفاله
کنجد که وقتی روغنش را گرفته باشند به آن «کسب»
می‌گویند، جانت گرفته می‌شود و استثناء هم ندارد. مردم آن
مرد را از مرگی می‌ترساندند که برای او ترس آور نبود و رمز
موفقیت آن مردِ غریب در برخورد با این مسئله‌ی دنیایی یعنی
مرگ، همین نوع موضع‌گیری خاصش بود.

گفت او: ای ناصحان! من بی‌ندم

از جهانِ زندگی سیر آمدم

منبلی‌ام، زخم‌جو و زخم‌خواه

عافیت کم‌جوی از منبل به راه

من مثل آن منبلی هستم که اگر هر روز چند زخم چاقو
نخورم، اصلاً راحت نیست.

مرگ شیرین گشت و نَقلَم زین سرا

چون قفسِ هِشْتَن، پریدن مرغ را

من مثل کاری که مرغ می‌کند و قفس را می‌گذارد و
می‌پرد، مرگ را می‌بینم.

آن قفس که هست عین باغ در

مرغ می‌بیند گلستان و شجر

مثل یک قفسی که در وسط باغی است و اطراف آن هم

مرغ‌ها آزاد در حال خواندن قصه و سرود آزادی خویشند.

جمع مرغان از بیرونِ گرد قفس

خوش همی خوانند ز آزادی قصص

مرغ را اندر قفس، زان سبزه‌زار

نه خودش مانده است، نه صبر و قرار

سر ز هر سوراخ بیرون می‌کند

تا بود کین بند از پا برکند

حال اگر چنین مرغی را در چنین حالتی از قفس آزاد کنند

چه خدمتی به او کرده‌اند؟

چون دل و جاننش چنین بیرون بود

آن قفس را در گشایی، چون بود؟

در واقع می‌گویید: شما نوع تحلیل‌تان از مرگ، غیر از

تحلیلی است که من از مرگ دارم، شما از ترس مرگ هر روز

می‌میرید، برعکس آن مرغ که خود را در میان قفسی می‌داند

که در وسط باغ است، شما مرگ را رها شدن مرغ از قفسی

می‌دانید که اطرافش را گربه‌های عربده‌جو احاطه کرده‌اند و

لذا این مرگ برایتان جانگاہ است، و آرزو می‌کنید که نه در
یک قفس بلکه در صد قفس باشید.

نه چنان مرغِ قفس در آن دهان

گرد بر گردش به حلقه گریبان

کی بود او را در این خوف و حزن

آرزوی از قفس بیرون شدن؟

او همی خواهد کزین ناخوش حصص

صد قفس باشد به گرد این قفس

وقتی انسان آزادشدن خود از قفس تن را چنین دید که با
بیرون آمدن از آن با انواع سختی‌ها و هلاکت‌ها روبه‌رو
می‌شود تمام آرزویش این است که از این دنیا بیرون نرود و هر
چه بیشتر دنیایش را محکم می‌کند و کلاً نوع زندگی‌اش،
بیشتر فرورفتن در سوراخ‌های دنیا است و دنیا را وطن اصلی
خود می‌گزیند و به آن دل می‌بندد.

مرغ جانش موش شد، سوراخ جو

چون شنید از گریبان او، عرجوا

گویا دارد از گریبه‌های اطراف قفس تن می‌شنود که دارند
می‌گویند: بیا بالا تا تو را بدرانیم، بیرون رفتن از تن را این‌طور
می‌بیند.

زان سبب جاننش وطن دید و قرار

اندرین سوراخ دنیا موش وار

هم در این سوراخ بنایی گرفت

در خور سوراخ، دانایی گرفت

پیشه‌هایی که مر او را در مزید

اندر این سوراخ کار آید گزید

جهان‌بینی‌اش در حدّ سوراخ دنیا و مطلوبش در حدّ
وسعت دادن به اطلاعات دنیایی گشت، همّتش در حدّ بیشتر
دانستن از دنیا شد و همه‌ی آن را صرف دنیا کرد و کارآیی
خود را در حدّ موفقیت در دنیا ارزیابی کرد و چون جهت جان
خود را به طرف عالم غیب نینداخت، آرام آرام راه‌های رهیدن
از دنیا و وصل شدن به عالم غیب نیز برایش پنهان شد.

ز آن که دل بر کند از بیرون شدن

بسته شد راه رهیدن از بدن

!

عاقبت آید صباحی خشم‌وار

چند باشد مهلت؟ آخر شرم دار

جستن مهلت، دوا و چاره‌ها

که زنی بر خرقه‌ی تن پاره‌ها
 فرصت آماده شدن برای ابدیت را به هر چه بیشتر بر تن
 وصله‌زدن تبدیل کردی!
 عذر خود از شه بخواه ای پر حسد

پیش از آن که آنچنان روزی رسد
 در حالی که وظیفه‌ی تو آن است که چشم خود را باز کنی
 و قبل از آن که با مرگ سختی روبه‌رو شوی به سوی خداوند
 برگردی و استغفار کنی.

بالآخره آن مرد غریبه برای مردم آن شهر روشن کرد که
 موضوع شما مرگ نیست، چراکه از مرگ، گریزی نیست،
 مشکل نوع نگاهی است که به مرگ دارید. شما از نوع نگاه
 خود می‌ترسید.

قوم گفتندش مکن جلدی برو
 تا نگردد جامه و جانث گرو
 در جواب مردم که به او می‌گفتند: این جا جای بی‌باکی
 نیست، این جا قصه‌ی مرگ و زندگی است، گفت:
 ای حریفان! من از آنها نیستم

کز خیالاتی در این ره بیستم

من از آن‌هایی نیستم که با خیالات و وهمیات از مسیر خود
برگردم. با چنین روحیه و تحلیلی نسبت به مرگ، به قصد
خواهیدن در مسجد وارد مسجد شد.

خفت در مسجد، خود او را خواب کو؟

مرد غرقه گشته چون خسبد بجو؟

نیم شب آواز با هولی رسید

کایم آیم بر سرت ای مستفید

در مقابل این صداهاى ترسناک تهدیدآمیز، آن مرد:

بر جهید و بانگ بر زد کی کیا

حاضرم، اینک اگر مردی بیبا

همین که خود را نباخت و جان بر کف با آن تهدید مقابله

کرد، شرایط برایش تغییر کرد.

در زمان بشکست ز آوازش طلسم

زرهمی ریزید هر سو قِسْمِ قِسْمِ

بل زر مضروبِ ضربِ ایزدی

کو نگردد کاسد، آمد سرمدی

وقتی تهدید مرگ را به چیزی نگرفت، پرده‌ها در مقابلش

فرو ریخت و حقایق عالم و آدم برایش آشکار شد و دیگر

روحیه‌ی تنگ دنیادوستی و محدود کردن خود در حدّ دنیا در او نماند، زرهای بصیرت و روشنگری جان او را فراگرفت.

آن زری که دل از او گردد غنی

غالب آید بر قمر در روشنی

شمع بود آن مسجد و پروانه او

خویشتن درباخت آن پروانه جو

در واقع نظر به مرگ، نظر به روشنایی برتر سیر حیات است تا با ابتکار زندگی کنی، و با شجاعت بمیری. این جاست که عرض می‌کنم تمدن غربی آنچنان مقاصد انسان را دنیایی کرده که هنر مردن از انسان گرفته شده به طوری که بیمارستان‌ها وسیله‌ی غفلت از مرگ گشته و بشر را در پای مرگ ذلیلانه به التماس واداشته‌اند، حاصل کار بیمارستان‌ها بیش از آن که درمان حقیقی باشد، تحقیر کردن انسان در مقابل مرگ است و گرنه اصل درمان با هنر مُردن تضادی ندارد. چرا باید این همه از مرگ ترسید؟ چرا باید فضای ترس از مرگ، سراسر زندگی بشر را اشغال کند؟ و از بصیرتی که می‌توان در زندگی با عبور از مرگ به دست آورد محروم شویم؟

شرایط انتخاب آزاد وقتی حاصل می‌شود که دل در اندیشه‌ی مرگ و زندگی نباشد و از طریق دینداری و از طریق ترسیمی که دین از مرگ و زندگی در اختیار انسان می‌گذارد،

انسان متوجه شود مرگ و زندگی از پایه و بن یکی هستند. چنین حیاتی است که به کمک آن، انسان در دنیا با نشاط زندگی می کند، ولی همواره آماده است بدون هیچ بیم و هراسی با مرگ روبه رو شود و در سکون و آرامشی درونی، بدون هیچ اضطرابی زندگی را رها کند. چنین کسانی بر مرگ و زندگی فرمان می رانند و این هدیه ی بزرگی است که دین به انسان ها می دهد. می فرماید: «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر در دیدن حقیقت صادقید به جای هراس از مرگ، تمنای مرگ داشته باشید.

خداوند به پیامبر خود می فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»^۹ به یهویمان بگو اگر می پندارید که فقط شما دوستان خداید و خدا نیز شما را دوست دارد، اگر در ادعای خود صادق هستید، با حرکات و سکنات خود نشان دهید که طالب مرگ هستید در حالی که هرگز به جهت اعمالی که

انجام داده‌اید، چنین تمنایی ندارید و خدا هم به ظالمان عالم است.

خداوند در آیات فوق خطر تفکر یهودی‌گری را متذکر می‌شود که چگونه در عین رعایت آداب دین از نتایج دین که انس با معنویات و عالم ابدی است محرومند. می‌فرماید: ای پیامبر! به این مدعیان دینداری بگو اگر شما واقعاً دیندارید و خود را جزء اولیاء الهی می‌دانید، باید خدا را دوست داشته باشید و اگر دوست و عاشق خدا هستید، باید دوستدار ملاقات با او باشید و ملاقات با خدا از راه مرگ تحقق کامل می‌یابد، پس باید مرگ را دوست داشته باشید و از آن فرار نکنید، زیرا مرگ، شرایط حضور بهتر انسان را در محضر حضرت حق فراهم می‌کند و انسان بدون حجاب‌هایی که در زندگی دنیایی گرفتار آن بود با خدا ملاقات می‌کند.

عالم قیامت نسبت به دنیا دارای درجه‌ی وجودی شدیدتری است و به همان اندازه بهتر می‌تواند مظهر اسماء الهی باشد. با توجه به این امر، اگر کسی طالب خدا باشد نه تنها از مرگ هراسی ندارد بلکه طالب آن است و به عنوان یک مطلوب به آن می‌نگرد. با تدبّر در آیه‌ی «فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ می‌فهمیم نگاه ما باید به زندگی تا کجا باشد و به واقع اگر دوستدار خدا هستیم و حقیقت را در جایی بالاتر از زندگی

دنیايي جستجو می کنیم، مثل انسان منتظری که چشم او به در خانه است تا در گشوده شود و کسی که انتظارش را می کشید ملاقات کند، باید در تمنای مرگ به سر ببریم، چون می دانیم در زیر سایه مرگ به دیدار معبود خود نایل می گردیم و لذا حرکات و سکنااتمان را طوری تنظیم می کنیم که هرگز شائبه‌ی فرار از مرگ در آن پدیدار نگردد، بلکه برعکس علاقمندی به مرگ از آن پیدا باشد.

در ادامه‌ی آیه خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید: به یهودیان بگو: شما هرگز تمنا و آرزوی مرگ ندارید، زیرا به گونه‌ای زندگی کرده‌اید که نتیجه‌ی آن جز گریز از مرگ نمی تواند باشد. اگر زندگی شما دینی است باید مناسبات شما طوری باشد که همت‌هایتان در راستای فرار از مرگ نباشد، بلکه باید در عین آن که زندگی می کنید و وظایف خود را انجام می دهید نوع رویکرد شما رویکرد کسی باشد که مرگ دوست است و مرگ را همچون کابوسی در کنار زندگی تصور نمی کند که همه‌ی تلاش‌هایش صرف نمردن باشد. می فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ»؛ هرگز تمنای مرگ ندارید چون اعمالتان برای هرچه بیشتر در دنیا ماندن شکل گرفته و برای ماندن بیشتر تصمیم گرفته‌اید. زندگی را به گونه‌ای تنظیم کرده‌اید که هرگز نمی توانید طلب

و تمنای مرگ را در آن جای دهید و هدف اصلی خود را در
ابدیت خود دنبال کنید.

حتماً توجه دارید که اولاً؛ مرگ دوستی و تمنای مرگ
داشتن به معنای خودکشی و یا بی‌مهری به زندگی نیست ثانیاً؛
مرگ دوستی و از مرگ نهراسیدن ربطی به پیر بودن یا
جوان بودن ندارد، بلکه مربوط به یک «مقام معنوی» در انسان
است که انسان در عالمی به سر می‌برد که نسبت به مرگ
احساس آرامش و امنیت دارد.

در قرآن کریم بیش از همه قصه‌ی یهود و توجه دادن به
انحرافاتشان ذکر شده است، به این معنی که برای مسلمانان
خطر فرو افتادن در آن انحرافات بسیار زیاد است، شاید بتوان
گفت بیش از هفتاد درصد سوره‌ی بقره یهودشناسی است.
پیامبر ﷺ نیز می‌فرمایند: «سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كُلُّ مَا كَانَ فِي بَنِي
إِسْرَائِيلَ حَذَوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةِ بِالْقُدَّةِ حَتَّى لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ
دَخَلَ جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلَتْهُمُوهُ»^{۱۰} به زودی در امت من واقع
می‌شود آنچه در بنی اسرائیل واقع شد حتی اگر یکی از آن‌ها به

سوراخ سوسماری خزیده باشد، شما نیز چنین خواهید کرد. و لذا توجه به اخلاقیات یهود، در واقع توجه به خطری است که ما را تهدید می کند، در نتیجه نیاز است که به امثال آیهی مورد بحث بیشتر پرداخته شود.

تجربه کرده اید کسانی که در طول زندگی خود از مرگ نمی ترسیدند و نسبت به آن هراسی به دل راه نمی دادند و اساساً مرگ برایشان زندگی بود، بسیار خوب زندگی کردند. یعنی اگر کسی مرگ را خوب بفهمد، آن را ادامه ی زیباتری از زندگی می داند. این که پیامبران و ائمه علیهم السلام بسیار خوب زندگی کردند، چون مرگ را دشمن زندگی خود نمی دانستند بلکه آن را مسیر لقاء الهی می دیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین رابطه می فرماید: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ»^{۱۱} هر که دیدار خدا را دوست دارد خدا دیدار وی را دوست دارد و هر که دیدار خدا را ناخوش دارد خدا نیز دیدار وی را ناخوش دارد.

امام خمینی» «و بسیجی‌های تابع ایشان از مرگ نمی‌هراسیدند، به همین جهت خوب زندگی کردند و خوب مردند. تمام برکات زندگی امام خمینی» «به جهت آن بود که عالم قیامت را بهتر از دنیا می‌دانستند و در تمام طول زندگی نظرشان به آن طرف بود و در دنیا برای ابدیت خود زندگی می‌کردند. آدم‌های افسرده‌ی بی‌نشاط عموماً کسانی‌اند که از مرگ خوششان نمی‌آید و زندگی را به وسعت ابدیت نمی‌بینند، اگر هم به ظاهر آرزوی مرگ می‌کنند، برای فرار از آن نوع زندگی است که در آن قرار دارند و می‌خواهند از خودشان فرار کنند، نه به خاطر شوق به مرگ. از خود فرار کردن غیر از استقبال نمودن از مرگ است.

همچنان که در روایت رسول خدا ﷺ ملاحظه فرمودید: هر اندازه که انسان مرگ و لقاء الهی را دوست داشته باشد، خدا هم ملاقات او را دوست خواهد داشت و با ورود به قیامت با چهره‌ی محبت‌آمیز خداوند روبه‌رو می‌شود و لذا به گفته‌ی مولوی می‌توان گفت:

مرگ هر کس ای پسر هم‌رنگ اوست

آینه صافی یقین هم‌رنگ اوست

آن که می ترسی ز مرگ اندر فرار

آن زخود ترسانی ای جان، هوش دار

پیش تُرک، آینه را خوش رنگی است

پیش زنگی، آینه هم زنگی است

پس مرگ به خودی خود مشکل زانست، بستگی به نوع زندگی و نگاه ما به مرگ دارد و اگر یاد مرگ را در منظر خود نگهداریم به تعبیر امام صادق علیه السلام یاد مرگ حجاب های حرص و شهوت را پاره می کند و «يَحَقِّرُ الدُّنْيَا»^{۱۲} و دنیا را در چشم انسان حقیر می گرداند و معنی واقعی بصیرت همین است، و چنین انسانی در انتخاب امور زندگی بهترین نوع از انتخاب ها را دارد.

با توجه به آیهی مورد بحث که خصوصیات اولیاء الهی را آن می داند که مطلوب خود را مرگ قرار داده اند و به ابدیت خود بیشتر نظر دارند تا به دنیا، می توان نتیجه گرفت که در تحلیل یک تمدن یا یک فرهنگ و یا جامعه، باید به نوع نگاه و بینش و موضع گیری آن تمدن نسبت به مرگ توجه داشت تا به خوبی دریافت آیا آن تمدن یا جامعه در مسیر درستی حرکت می کند یا نه. از دیدگاه قرآن تمدنی که مرگ را به

عنوان یک مرحله‌ی دوست‌داشتنی در کنار زندگی تلقی نکند، در مسیر حق حرکت نمی‌کند و به انتخاب‌های ناصحیحی دست می‌زند که نمونه‌ی بسیار روشن آن را امروز در تمدن غربی می‌بینیم.

قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»؛^{۱۳} برای آن‌هایی که از مسیر الهی منحرف شدند عذاب دردناکی هست، و علت این که از مسیر الهی منحرف شدند غفلت و فراموشی آن‌ها از مرگ و روز حساب بود.

در حال حاضر فرهنگ غربی به هر گونه معنویتی که او را متوجه حیات ابدی نماید، پشت کرده و لذا مرگ از منظر آن فکر و فرهنگ پنهان شده و به همان اندازه حرص به دنیا و دامن‌زدن به شهوات زندگی آن را اشغال کرده است. پیران را به سرای سالمندان می‌فرستد و قبرستان‌ها را از محل سکونت مردم کیلومترها دور می‌کند تا به گمان خود مرگ را از زندگی خود دور کند، زیرا قبرستان‌ها یادآور مرگ‌اند و پیران

دریچه‌های ورود به مرگ، آن‌ها را به آسایشگاه سالمندان می‌فرستند تا در واقع پیری خود را نینند، و یا تمام عمر خود را صرف علوم پزشکی می‌کنند از آن جهت که لحظه‌ای هم شده دیرتر بمیرند، زیرا این‌ها نه از عالم غیب تحلیل درستی دارند و نه معنای قیامت و زندگی ابدی را می‌شناسند.

آری انسان باید تا مدتی که در دنیا زندگی می‌کند سالم زندگی کند و علم بهداشت و علم پزشکی در این راستا می‌توانند به انسان کمک کنند، چون نباید طبیعت و بدنی را که خدا به ما داده است خراب کنیم و در استفاده‌ی بهتر از آن کوتاهی نماییم. علم پزشکی به لحاظ درمان بیماری‌ها برای آن است که نقص عضو و یا مرگِ بی‌جا نصیب انسان نشود. ولی بعضی مواقع به اسم درمان، موضوع فرار از مرگ به میان می‌آید، این دیگر درمان غیر حقیقی است و لذا باید روشن شود کدام درمان، حقیقی و کدام درمان غیر حقیقی است.

آنچه امروزه در بعضی موارد به چشم می‌خورد آن است که کسانی به علم پزشکی به عنوان راهی برای فرار از مرگ می‌نگرند و این امر موجب می‌شود که مرگِ خود را سخت‌تر کنند و با روی گشاده و روانی آسوده با مرگ روبه‌رو نشوند.

بدن وسیله‌ای برای استکمال روح است. حال اگر این وسیله دیگر برای روح قابل استفاده نباشد، روح از آن منصرف می‌شود. این نوع انصرافِ روح از بدن به صورت «مرگ» ظاهر می‌شود، حال به دو شکل روح از بدن منصرف می‌شود و آن را ترک می‌کند، یکی به این صورت که روح دیگر نیاز به بدن نداشته باشد و در آن حدّ که لازم بوده از بدن خود استفاده کرده باشد، مثل پیرمرد یا پیرزنی که قلبش از کار می‌افتد، حال اگر قلبش را تحریک کنید و شوک دهید، کلیه‌اش یاری نمی‌کند و از کار می‌افتد و اگر کلیه را مدد کنید، عضو دیگری شروع به ناسازگاری می‌کند، چون روح یا نفسِ او به صورت تکوینی می‌خواهد از بدن منصرف شود و این انصراف از یک عضوی شروع می‌گردد. نوع دیگر انصرافِ نفس از بدن به علت مشکلی است که برای بدن پیش می‌آید، مثل نقصانی که در حوادث رانندگی و یا در حوادث غیرطبیعی دیگر برای بدن انسان پیش می‌آید، در این حالت هم اگر بدن طوری خراب شد که برای روح قابل استفاده نبود، روح از بدن منصرف می‌شود.

اگر به هر دلیل روح نتوانست بر بدن خود نظر کند و آن را تدبیر نماید، یا به جهت نوع اول یا به جهت نوع دوم، دیگر مرگ را باید به عنوان واقعیت پذیرفت، چون موضوع انصراف روح در میان است و روح چیزی نیست که در کنترل ما و یا در کنترل پزشک باشد، در چنین حالتی نباید مرگ خود را با دستگاه‌هایی که در پزشکی به کار می‌گیرند سخت‌تر کنید، تا آن‌جا که گاهی به خاطر ترس از مرگ، همه‌ی زندگی را صرف رفتن از یک پزشک به پزشک دیگر نمایید. باید متوجه باشیم پناه بردن به دستگاه‌های فرار از مرگ، زندگی و مرگ را سخت‌تر می‌کند، ولی مرگ را نمی‌توان از بین برد، زیرا هدف خلقت ما در دنیا برای این نبوده که برای همیشه این بدن را داشته باشیم تا ما هدف خود را برای همیشه حفظ بدنمان قرار دهیم. هنر آن است که بدن را به عنوان ابزاری موقت بنگریم و از موقتی بودن آن غفلت نکنیم و هر چیزی که می‌خواهد موقتی بودن این بدن را از ما پنهان کند، یک حيله بشناسیم، زیرا ما را از درست روبه‌رو شدن با مرگ محروم می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندانش تذکر می‌دهند: «یا بُنِیَ اِنَّكَ اِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْاٰخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَ لِلْمَوْتِ لَا

لِلْحَيَاةِ»^{۱۴} ای فرزندم! حقیقت این است که تو برای آخرت آفریده شده‌ای و نه برای دنیا و برای فنا آفریده شده‌ای و نه برای بقاء و برای مردن آفریده شده‌ای و نه برای زنده ماندن و لذا در ادامه می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ» فرزندم! بسیار به یاد مرگ باش.

رفاه افراطی موجب می‌شود مرگ به فراموشی کشانده شود و مردن سخت‌تر شود چون در آن صورت انسان با مرگ غافلگیرانه روبه‌رو می‌شود. و از آن طرف هم انکار معاد موجب طلب رفاه افراطی می‌گردد و انسان را با مرگی آزاردهنده روبه‌رو می‌کند.

در اروپا با رنسانسی که انجام گرفت به بهانه‌ی پشت کردن به کلیسا با هر نوع معنویتی مخالفت شد و نظرها از عالم غیب و قیامت به دنیا و عالم محسوسات معطوف گشت و لذا عوامل معنوی که کنترل‌کننده‌ی امیال و شهوات افراطی هستند به حاشیه رفت و دنیازدگی و رفاه افراطی جای آن را گرفت، پس به این معنی می‌توان گفت: اروپا با پشت کردن به شریعت، به

رفاه افراطی دل بست و نتیجه‌ی دل بستن به رفاه افراطی روحیه‌ی فرار از مرگ را به دنبال آورد. با رجوع به کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت می‌توان جایگاه این نوع رفاه و رفاه‌زدگی در غرب را در روی گردانی مردم اروپا از معنویت دانست که منجر به میل شدید به رفاه گشت و معنی زندگی در تصرف هرچه بیشتر بر طبیعت تعریف و تفسیر شد و طوری به مردم القاء شد که هر ملتی هرچه بیشتر بر طبیعت حاکمیت داشته باشند موفق‌ترند و در نتیجه فضایی به وجود آمد که فکر کردند می‌توانند بر مرگ هم مسلط شوند پس نباید به فکر مرگ باشند و هنر مردن که توسط دین، ذهن‌ها را رهبری می‌کرد به فراموشی سپرده شد.

پروتستانتیسم به اسم روشنفکری دینی جنبه‌های معنوی کاتولیک را به حاشیه راند و یک نوع نگاه حسی را جایگزین آن کرد تا راه را برای هرچه بیشتر مدرن شدن غرب فراهم کند و به گمان خودشان موانعی را که دین برای پیشرفت و صنعتی شدن غرب ایجاد کرده است کنار زدند و در حقیقت حرکتی جهت مقابله با دین و معنویت انجام شد با این هدف که دین برای بهتر زندگی کردن در دنیاست و نه چیز دیگر و این یکی از آثار غفلت از مرگ بود و ریشه‌ی ایجاد رنسانس جز همین نگاه نبود که محترمانه دین خدا به فراموشی سپرده

شود و جای آن را برنامه‌هایی پر کند که عقل محدود انسان‌ها ارائه می‌دهد.

حضرت امام علی علیه السلام به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «عَوِّذُ نَفْسِكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.»^{۱۵} عادت بده نفس خود را به سختی‌ها و چه اخلاق خوبی است، پایداری و سختی در مسیر حق. فرار از سختی‌ها یعنی دل‌بستن به میل‌ها و هوس‌ها یکی از خصوصیات روحیه‌ی غیر ایمانی است و مؤمن به‌واقع از سختی‌ها فرار نمی‌کند، بلکه از هلاکت فرار می‌کند که موجب بی‌ثمری و پوچی است. حضرت زهرا علیها السلام علت پشت کردن به علی علیه السلام را رفاه‌زدگی می‌دانند و آن‌هایی را که جریان سقیفه را در مقابل غدیر عَلم کردند این‌طور معرفی می‌کنند که: «وَ أَنْتُمْ فِي رَفَاهِيَّةٍ مِنَ الْعَيْشِ وَادِعُونَ فَكَيْهُونَ آمِنُونَ»^{۱۶} و شما همیشه در زندگی همراه با رفاه متنعم و خوش بودید.

با رفاه نمی‌توان به نتیجه رسید چراکه انسان را مشغول دنیا می‌کند و یاد مرگ فراموش می‌شود و هنر مردن که فرهنگ اصیل انسان‌های بزرگ و تمدن‌های الهی است از میان می‌رود

۱۵ - نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۱۶ - احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۰۱.

و عملاً مرگ سخت می‌شود و به همین جهت برای راحت مردن، سختی کشیدن لازم است تا نفس تعلقش به بدن شدید نباشد.

اگر قوه‌ی نامیه در بدن انسان حرکت طبیعی خود را داشته باشد، بدن در شروع پیری، یعنی از حدود چهل سالگی به بعد رو به لاغری می‌رود و روح انسان توجهاتش را از بدن به مرتبه‌ی بالاتر از آن سوق می‌دهد و انسان کم‌کم میل به رفتن پیدا می‌کند. اما اگر جامعه‌ای غرق در رفاه گشت و تماماً مشغول نیازها و میل‌های بدن شد نفس ناطقه فرصت توجه به عالم معنا و رشد در آن عوالم را ندارد و در این حال در منظر جان انسان هیچ آثاری از عالم غیب و معنویت ظاهر نمی‌شود و معنی غافلگیر شدن توسط مرگ در این حالت است که انسان باید تمام خوشی‌ها را یک‌جا بگذارد و برود، پس به راحتی می‌توان گفت: کسی که در رفاه افراطی قرار دارد مرگ بدی در انتظار او است.

تمدن غربی براساس غفلت از مرگ و دامن‌زدن به رفاه هرچه بیشتر دنیایی، شکل گرفته است و به همین جهت ما باید مواظب باشیم از ابزارهای این تمدن از آن جهت که رفاه می‌آورد حذر کنیم و به صورت گزینشی با تکنولوژی برخورد

نماییم.^{۱۷} از دنیا و وسایل آن باید در حدّی که بتوانیم زندگی کنیم و به اهداف عالی‌ی خود دست یابیم، استفاده نمایم ولی زندگی در دنیا به معنی فرو افتادن در رفاه نیست. انسان سالمی که از پیاده‌روی بیزار است، باید بداند این نشانه‌ی شروع نوعی رفاه افراطی است که در او در حال شکل گرفتن است، که اگر مواظب نباشد این رفاه‌زدگی او را تا کفر جلو می‌برد. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «مَا عَبْدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَشَدَّ مِنَ الْمَشْيِ إِلَى بَيْتِهِ»^{۱۸} خداوند به چیزی به اندازه پیاده‌روی به سوی مسجد الحرام عبادت نشد. درست است که در قدیم ماشین نبود، اما اسب تیزرو بود، ولی باز مردم به جهت توجه به آن روایت و روحیه‌ی صبر بر سختی‌ها، پیاده به خانه‌ی خدا یا زیارت ائمه علیهم‌السلام می‌رفتند، چون در روایت هست برای هر قدمی ثواب می‌نویسند. حضرت امام خمینی « به هنگام دیدار از جانبازان قطع نخاعی وقتی به استقبال آن‌ها رفته بودند، قدم‌های خود را کوتاه برمی‌داشتند، چون می‌دانستند به تعداد قدم‌هایشان حسنه خواهند داشت. در هر حال حرف بنده این است:

۱۷ - به کتاب «گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی» از همین مؤلف رجوع شود.

۱۸ - شیخ صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۳۰.

حضور دل نتوان یافت در لباس حریر

پس از فتیله‌ی ابریشمی چراغ مساز

وقتی روشن شد با رفاه نمی‌توان به نتیجه رسید و رفاه، ابتدا موجب غفلت از مرگ می‌شود و سپس مرگ را سخت‌تر می‌کند پس برای خوب زندگی کردن و راحت مردن، باید سختی کشید، چرا که:

هر که شیرین زیست، آخر سخت مُرد

هر که اندر بند تن شد، جان نبرد

هنر خوب مردن مربوط به کسانی است که هم زندگی دنیایی را می‌شناسند و هم بعد از این زندگی را، و تنها ملت‌های خدادوست هنر خوب مردن را یافته‌اند.

ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و شیعیان واقعی آنان قهرمانان خوب زندگی کردن و خوب مردن بودند. و در همین راستا شهدای کربلا با این که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام شب عاشورا به آن‌ها خبر دادند که فردا همه شهید می‌شویم، ماندند و به زیباترین شکل ممکن شهادت خود را مدیریت کردند و به راحتی تسلیم

دشمن نشدند و در حین مبارزه با دشمن هیچ احساس ترسی در آن‌ها مشاهده نشد.^{۱۹}

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه به فرزندشان می‌فرماید: «وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمَيَّتِ وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدِ»؛ فرزندم! بدان، آن که صاحب موت است، همان صاحب حیات است و هم او که خلق کرده است می‌میراند و همان که فانی می‌کند برمی‌گرداند.

حضرت متذکر می‌شوند که مرگ در کنار حیات یک سنت جاری در نظام هستی است و نه یک امر اتفاقی که بتوان از دست آن رها شد و یا آن را نادیده گرفت. با توجه به چنین امری است که تأکید می‌شود عزیزان متوجه باشند کسانی

۱۹ - حُمَيْدِ بْنِ مَسْلَمٍ در رابطه با روحیه‌ی حضرت سیدالشهداء علیه السلام در هنگامه‌ی جنگ می‌گوید: «فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْتُورًا قَطُّ قَدْ قُتِلَ وَوَلَدُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ أُرْبَطَ جَأَشًا وَ لَا أَمْضَى جَنَانًا مِنْهُ علیه السلام إِنْ كَانَتْ الرَّجَالَةُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنكشِفُ عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ أَنْكِشَافَ الْمُعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الدَّبْتُ» به‌خدا مرد گرفتار و مغلوبی را هرگز ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و دل‌دارتر و پابرجاتر از آن بزرگوار باشد، چون پیادگان بر او حمله می‌افکنند او با شمشیر بدانان حمله می‌کرد و آنان از راست و چپش می‌گریختند چنانچه گله‌ی گوسفند از برابر گرگی فرار کنند.

خوب زندگی می‌کنند که واقعیت مرگ را بشناسند و همه‌ی زندگی‌شان تلاش برای فرار از مرگ نشود.

اگر خدا را در کنار خود داشته باشیم، مرگ را به عنوان یکی از جلوه‌های ربوبیت خداوند در کنار زندگی می‌بینیم و مجموعه‌ی مرگ و حیات را زندگی می‌شناسیم با این توجه که مرگ؛ دریچه‌ی ورود به حیات برین و کمالات عالیه است که دنیا ظرفیت ظهور آن کمالات را ندارد و به همین جهت در چنین دیدگاهی مرگ و زندگی ضد هم نیستند تا انواع وسایل را برای نمردن و یا مرگ را به عقب‌انداختن بسازیم بلکه عمر انسان یک حیات طولانی است که دو چهره دارد چهره‌ای از آن در این دنیا ظاهر می‌شود و چهره‌ی اصلی آن مربوط به آن دنیا است. ولی متأسفانه تمدن غربی نمی‌گذارد که ما این‌گونه بیندیشیم، زیرا نگاه دینی به مرگ در سازمان فکری ما حذف شده و در نتیجه مرگ ضد زندگی قلمداد می‌شود و از همه مهم‌تر جنبه‌ی شفابخشی مرگ فراموش گشته است. در حالی که با مرگ و رهایی از تن، تمام بیماری‌ها و ضعف‌هایی که به جهت تن بر روح تحمیل شده بود از میان می‌رود و ما می‌مانیم

با بدنی که متناسب روح است، به همان سبکی و تیز پروازی. به گفته‌ی مولوی:

آن جهان و راهش ار پیدا بُدی

کم کسی یک لحظه در این جا بُدی

جهانِ امروز به جهت آن که در شرایطِ گریز از مرگ است، در شرایطِ عادی به سر نمی‌برد و لذا باید متوجه باشیم که این نوع زندگی، زندگیِ عادی نیست تا به انتخاب‌هایی که در بستر چنین زندگی انجام می‌گیرد اطمینان کنیم. زندگیِ عادی آن نوع از زندگی است که مرگ و حیات در برابر افراد یکسان باشد و تلاش‌ها، بیشتر برای سالم زندگی کردن است و نه برای نمردن. پس آیه‌ی مورد بحث را ساده نگیرید که خداوند می‌فرماید: اگر دوستدار خدا هستید، چرا مرگ را نمی‌خواهید؟ چون زندگی‌ها براساس فرار از مرگ طراحی می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت؛ هر کس دوستدار خدا است این همه از مرگ فرار نمی‌کند.

وقتی مرگ مدنظر انسان نباشد و آن را قسمت اصلی عمر خود به حساب نیاورد زندگیِ دنیایی را بیش از حد جدی می‌گیرد و در نتیجه اگر در دنیا غنی شود، مغرور می‌گردد و اگر فقیر شود، مأیوس می‌شود و این نوع زندگی کردن در هر دو حالت هلاکت است. امیرالمؤمنین به یکی از صحابه‌ی خود

توصیه می‌کنند: «فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِي وَيُصِمُّ وَ يُبْكِمُ وَ يُدِلُّ الرِّقَابَ فَتَدَارِكُ مَا بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ وَ لَا تَقُلْ غَدًا وَ بَعْدَ غَدٍ فَإِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ بِإِقَامَتِهِمْ عَلَى الْأَمَانِي وَ التَّسْوِيفِ...»^{۲۰} دنیا را ترک کن و بدان که محبت به دنیا انسان را کور و گنگ و کر می‌سازد، دوستی دنیا گردن‌ها را پائین می‌آورد و خوار می‌کند، اینک از عمر باقیمانده استفاده کن و نگو فردا و یا پس فردا چنان و چنین خواهم کرد، کسانی قبل از شما بودند که هلاک شدند و رفتند، و هلاکت آن‌ها به خاطر فردا فردا گفتن و آرزوهای دنیایی بود.

وقتی جایگاه مرگ درست تحلیل شد می‌فهمیم زندگی برای خوب مردن است و ابدیتی آرام داشتن ولی اگر انسان مرگ را پایان حیات خود دانست یقیناً موفقیت‌ها و شکست‌هایش به گونه‌ای دیگر خواهد بود و در هر صورت با اضطراب زندگی می‌کند، چون به چیزی نظر انداخته که به دست آوردن آن با از دست دادن همراه است. به گفته‌ی حافظ:

سوداگران عالم پندار را بگو

سرمایه کم کنید که سود و زیان یکی است

انسانی که مرگ را وصل به زندگی برتر بداند و نه ختم زندگی، دیگر برای انواع مدال‌ها و مُدل‌ها و مُدها از یک طرف و برای انواع عدم موفقیت‌ها از طرف دیگر جایی باز نخواهد کرد چون اساساً انسانِ مرگ‌اندیش، معنی شکست و پیروزی‌اش با انسان غافل از مرگ، متفاوت است. ملاک خوشبختی و بدبختی‌شان با دیگران فرق دارد یکی در واقعیتی به وسعت ابدیت زندگی می‌کند و دیگری با خیالات و وهمیات خود به سر می‌برد، بعضی‌ها خانه‌ی خود را سُکنی گزیدن در عالم معنی می‌دانند و عده‌ای خانه‌داشتن را خوشبختی می‌دانند. در گذشته که هنوز فرهنگ غربی زندگی‌ها را تغییر نداده بود چندین خانواده در یک خانه به سر می‌بردند و هر کدام یک یا دو اتاق داشتند و طوری زندگی را برای خود تعریف کرده بودند که در همان زندگی محدود با مشکلات کمتری روبه‌رو بودند، چون روح تعاون با همدیگر به جهت ارتباط بیشتر با خالق انسان‌ها، فرهنگ غالب جامعه بود. امروز انسان‌ها دیگر تحمل زندگی در کنار همدیگر را ندارند چون راه ارتباط با آسمان معنویت را گم کرده‌اند و گرفتار آرزوهای دست‌نیافتنی شده‌اند که فکر می‌کنند امکان به‌دست آوردن آن در زندگی غربی فراهم است. زندگی دنیایی را به نحو ایده‌آل آن می‌خواهند و به آن به عنوان یک گذرگاه

نمی‌نگرند و به عبارت دیگر گذرگاه را محل ماندن ابدی پنداشته‌اند.

اگر مرگ در کنار زندگی انسان دیده نشود غفلت‌های بسیار عمیقی تمام زندگی انسان را احاطه می‌کند و شکست‌ها و موفقیت‌های دروغین صورتی بسیار جدی به خود می‌گیرد و برای فرار از شکست‌های وهمی و یا رسیدن به موفقیت‌های وهمی همه‌ی زندگی را چون آبی در شن‌زار زندگی از دست می‌دهد، دیگر متوجه نیست که محرومیت‌های دنیایی محرومیت در قسمت غیرجدی زندگی است که چندان مقدار ندارد که همه‌ی تصمیمات خود را با محوریت آن‌ها شکل دهد و لذا با رشد روز افزون طلاق روبه‌رو می‌شود که نشانه‌ی عدم تحمل انسان‌ها است به جهت جدی گرفتن قسمت‌های فرعی زندگی. در حالی که جنس دنیا آنچنان است که همه‌ی امکاناتش برای هیچ کس جمع نمی‌شود، ولی چون قسمت گذرگاه زندگی ماست، دست‌نیافتن بر آن ما را چه باک!

در حدیث قدسی داریم: خداوند از این بنده‌ها در تعجب است که چیزی را که خلق نکرده است - یعنی رفاه و راحتی را - به دنبالش هستند که به دست آورند.

وقتی جایگاه دنیا نسبت به کلّ حیات درست دیده شد، اگر جوانی در این دنیا موفق به ازدواج نشد آنچنان نیست که

احساس کند چیزی از زندگی را از دست داده است. به ما فرموده‌اند ازدواج یک امر مستحب است مثل بسیاری از امور مستحب دیگر که می‌توان یکی را جای دیگری گذاشت، زندگی واقعی زندگی در عالمی است فوق زمان و مکان و آن در ابدیت ما تحقق می‌یابد که اگر انسان توانست با آن درست برخورد کند حقیقتاً زندگی زیبایی را برای خود ایجاد کرده است. اگر درست به زندگی نگاه شود جایگاه مال و جاه و شغل و همسر و مدرک و امثال آن‌ها طوری پیدا می‌شود که هیچ کدام نمی‌تواند ملاک خوشبختی و یا بدبختی باشد.

آنچه در فضای فرهنگ مدرنیته زندگی جوانان ما را تهدید می‌کند و به نظر خودشان آینده‌شان را تیره و تار کرده است چیزی نیست جز جدی گرفتن موضوعاتی که مربوط به قسمت گذران زندگی است و هیچ کدام اصل و حقیقت زندگی را تشکیل نمی‌دهد و این در حقیقت از بین بردن زندگی است. فرهنگی که در کنار زندگی به مرگ نظر نداشته باشد ازدواج کردن جوانانش همان قدر مایه‌ی دردسر و انحراف است که ازدواج نکردنشان. چون نسبت به آبادانی قیامت کوتاهی می‌کنند و همه‌ی عمر خود را صرف درآمد بیشتر مال

دنیا می کنند در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ! أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ... إِنَّ لَكَ مِنْ دُنْيَاكَ، مَا أَصْلَحْتَ بِهِ مَثْوَاكَ»^{۲۱} ای فرزندم! بدان که رزق، دو رزق است: رزقی که تو به دنبال آن هستی و رزقی که آن به دنبال تو است، رزقِ نوع دوم طوری است که اگر هم به سوی آن نروی، به سوی تو می آید.... دنیایِ تو برای تو همان قدر است که قیامت را اصلاح کند.

چنانچه ملاحظه می فرمائید حضرت می فرماید رزق حقیقی تو به تو می رسد سعی کن دنیا را وسیله‌ی آبادانی قیامت خود قرار دهی و در همین راستا رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِنَّ الرِّزْقَ لِيُطَالَبُ الْعَبْدَ أَكْثَرَ مِمَّا يَطْلُبُهُ أَجَلُهُ»^{۲۲} رزق انسان در جستجوی اوست، بیش از آن که اجلش به دنبال اوست. و نیز از آن حضرت داریم: «لَوْ أَنَّ عَبْدًا هَرَبَ مِنْ رِزْقِهِ لَاتَّبَعَهُ رِزْقُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ كَمَا أَنَّ الْمَوْتَ يُدْرِكُهُ»^{۲۳} اگر بنده‌ی خدا از رزقش فرار هم بکند، رزقش او را دنبال می کند تا به او برسد، همان طور که مرگ، انسان را دنبال می کند تا به او برسد. آیا

۲۱ - نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱.

۲۲ - نهج الفصاحه، حدیث شماره ۶۳۰.

۲۳ - مستدرک الوسائل، ج ۱۳ ص ۳۱.

با توجه به این نکات می‌توان پذیرفت که زندگی عبارت باشد از همین حرص و جوش خوردن‌ها؟ پیامبر ﷺ که راستگوترین افرادند، می‌فرمایند: «رزق هر کس معلوم است، اگر بناست بمیرد تا آخرین لقمه‌ای که برایش تعیین کرده‌اند نخورد، نمی‌میرد.»^{۲۴}

بعضی از افراد رزق خود را به حرام آلوده می‌کنند تا به گمان خود زندگی خوبی داشته باشند، ولی یک روز هم زندگی خوشی ندارند، مشکل مردم در رزقشان نیست، مشکل در حرصشان است. اگر حرص ننزیم، آنچه را رزقمان است حتماً به دست می‌آوریم و میدان را هم از دست تورم‌سازها می‌گیریم، چراکه آن‌ها از نردبان حرص ما بالا می‌روند و با قناعت ما زمین می‌خورند، قناعتی که با رویکرد به آبادانی قیامت به دست می‌آید.^{۲۵}

به‌هر حال بشر امروز چون مرگ را نمی‌بیند و فراموش کرده است، تمام زندگی او را اضطراب فرا گرفته است. تمدن غربی

۲۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۸.

۲۵ - جهت بررسی جایگاه رزق انسان، به کتاب «جایگاه رزق انسان در

هستی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

تلاش کرد مرگ را بمیراند اما در پرتو چنین تفکرِ غلطی تمام زندگی بشر را میراند. ابتدا باید فرهنگ مدرنیته با عهد غیر قدسی آن، به روشی عالمانه و دقیق بررسی شود تا بتوان انفکاک‌ی را که بین فرهنگ مدرنیته با فرهنگ دینی هست به شکل محققانه نشان داد، زیرا روح فرهنگ مدرنیته هر جریان دینی را کهنه و مربوط به گذشته می‌داند و مسلم در صورت عهد قلبی داشتن با فرهنگ مدرنیته، هرگز نمی‌توان زندگی دینی و تمدن اسلامی را سازماندهی نمود، چون مدرنیته هر فکر و فرهنگی را که نتوانست به رنگ خود در آورد و در خود هضم کند، مطلقاً نفی می‌کند و اصلاً به عنوان یک فکر و فرهنگ به حساب نمی‌آورد. و تنها با فرهنگ مرگ اندیشی دینی می‌توان از ظلمات آن رهایی یافت.

اگر مرگ مدّ نظر انسان نباشد، و نفهمد که باید در ابدیت زندگی کند و حیات امروز خود را مقدمه‌ی ابدیت نداند، اگر شغل او درآمد کمی برایش حاصل کند یأس احمقانه‌ای او را فرا می‌گیرد و اگر شغل پردرآمدی داشته باشد، دچار غرور و مستی کودکانه می‌شود. در فضای زندگی غرب‌زده چون مرگ را نمی‌فهمیم و دوست خدا نیستیم، پیروزی و شکست‌هایمان و همی و دروغی است، نه پیروزی‌هایمان جدّی است و نه شکست‌هایمان حقیقی، چون زندگی را وارونه

می‌بینیم. اگر با رجوع به حق مقید به دستورات دین الهی شویم و با خدا ارتباط پیدا کنیم و خدادوست شویم، زندگی‌ها به ابدیت وصل می‌شود و نه تنها دیگر مرگ در بینش و منظر ما یک دخمه‌ی تاریک نیست بلکه باغ گسترده‌ی حیات واقعی است و به اندازه‌ای که با نظر به معاد، بندگی خدا را پیشه کنیم آن باغ را آبیاری کرده و وسعت داده‌ایم.

در فضای غفلت از مرگِ حاصلِ فرهنگِ غربی همه‌ی تلاش‌ها آن است که ما را از خود غافل کنند، مثلاً به ما می‌گویند اگر شما یک وزنه‌ی چهارصد کیلویی را بلند کنید قهرمان جهان می‌شوید و عکستان در روزنامه چاپ می‌شود و همه برایتان کف می‌زنند! حال وقتی این موضوع را در بینشی که ابدیت را می‌بیند بنگریم، یک عمل کاملاً کودکانه و یک خودنمایی و همی به حساب می‌آید. امروزه فرهنگ خودنمایی با همان حقیقت و همی‌اش به اندازه‌ای جدی تصور می‌شود که فرهنگ مرگ‌اندیشی جدی تلقی نمی‌شود، غفلت از ابدیت آنچنان جای آن را گرفته که تمام فکر و ذکر بعضی‌ها آن شده که خود را روی صحنه تلویزیون بیابند و نه در ابدیت. به گفته‌ی مولوی:

این زمان پوشیده گشتی و غنی

چون از اینجا می‌روی چون می‌کنی

جان جمله علم‌ها این است این

که بدانم من کی‌ام در یوم دین

روز مرگ این حسّ تو باطل شود

نور جان داری که یار دل شود

اکثر آیات قرآن کریم در رابطه با قیامت با ما سخن می‌گوید و از آن جایی که قرآن برای سعادت ما نازل شده پس معلوم است که نگرش قیامتی به زندگی، انسان را به سعادت می‌رساند. هر وقت پای انحراف و اضمحلال فرهنگی به میان آمده، زمانی بوده که آن فرهنگ شخصیت انسان را تا ابدیت ترسیم نکرده است. غرب تحت عنوان اومانیزم یا محوریت انسان، به انسانی اصالت داد که میل و خواست خودش محور همه چیز است و نه خواست خدا و این انسان تمام عمر خود را لگدمال زندگی دنیایی‌اش کرد و هیچ توجهی به جنبه‌ی معنوی خود و حضور آن جنبه در ابدیت نمود، به طوری که لحظه‌ای آسایش برای احساس حضور در آن عالم معنوی برای خود باقی نگذاشت.

آیا ما با روحیه‌ی غرب‌زدگی که پیدا کرده‌ایم در حال حاضر برایمان ممکن است سجده‌ی عمیقی انجام دهیم و از آن طریق به غیب عالم وصل شویم؟ نسبت به این که ظاهر زندگی را با انواع تجمل‌ها بیارائیم بیشتر حساسیم تا این که روح و قلب

خود را با نور الهی منور کنیم آنچه یک روز صورت زندگی شاهانِ غافل از همه چیز را تشکیل می‌داده امروز صورت زندگی بسیاری از انسان‌ها شده است. به قول معروف «آنچه برای پدران ما تجمل بود، امروز زندگی ما را تشکیل می‌دهد و نام آن را پیشرفت گذاشته‌ایم.» زیرا حضور حالت مرگ‌اندیشی از قلب‌ها به حاشیه رفته است.

کمی فکر کنید این اعمالی که ما در زندگی‌های تجملی خود انجام می‌دهیم و این همه‌ی انرژی که برای چنین کارهایی صرف می‌کنیم در نگاه دینی و از چشم پیامبر خدا ﷺ چقدر پوچ و بی‌معنی است، آن وقت می‌پرسند مرگ‌اندیشی چه فایده‌ای دارد، ملتی که مرگ را در کنار زندگی خود مزمه نکند همه‌ی عمرش صرف زندگی دنیایی می‌شود. اگر حقوقش دو برابر شد، به دنیای بیشتر نزدیک می‌شود و به فخر بیشتری گرفتار می‌شود و بیشتر به ظاهر خود می‌پردازد تا نظرها را بیشتر جلب کند و دنیای بیشتری به دست آورد و عملاً بر سختی‌های خود افزوده است، به گفته‌ی مولوی:

گر چه در خشکی هزاران رنگ‌ها است

ماهیان را با بیوست جنگ‌ها است

این جهان خود حبس جان‌های شما است

هین روید آنجا که بستان شما است

ملتی که متوجه عالم غیب و قیامت نباشد، هر چه از طریق دنیای بیشتر بخواهد به راحتی برسد در حقیقت به سختی بیشتر می‌رسد. اگر انسان چشم‌اش را از قیامت بردارد، به اسم رفاه و آسایش، سختی و رنج برای خود فراهم کرده و سراسر زندگی را به دخمه‌های تنگ تو در تو تبدیل می‌کند. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ هُمْ لَا يَفْنَى وَ أَمَلٍ لَا يُدْرِكُ وَ رَجَاءٍ لَا يُنَالُ»؛^{۲۶} هر کس دل خود را متوجه دنیا بکند قلب خود را به سه خصلت گرفتار کرده؛ به حُزنی که پایان‌ناپذیر است، آرزویی که غیرقابل دسترسی است و امیدی که دست‌نیافتنی است.

اگر در موضوع مورد بحث با دقت کامل عنایت فرمائید به این نتیجه خواهید رسید که تمدن غربی تلاش کرد مرگ را بمیراند، اما در پرتو چنین تفکر و تلاشی تمام زندگی‌اش را میراند و اگر چشم ما تحت تأثیر ظاهر زندگی غربی نباشد این موضوع را به خوبی می‌توانیم ببینیم.

در برابر مرگ، دو نوع موضع‌گیری می‌توان داشت؛ یکی این‌که مرگ را بشناسیم و نه تنها آمدن آن را امری طبیعی بدانیم بلکه در کنار زندگی از آن غافل نباشیم، موضع‌گیری دیگر این است که دشمن مرگ شویم و طوری خود را مشغول زندگی کنیم که آمدن آن را نبینیم و با ساختن انواع سرگرمی‌ها از آن غافل و با ساختن اقسام وسایل بخواهیم مرگ را بمیرانیم. در هر دو حالت مرگ به سراغ ما می‌آید و نمی‌توان از آن فرار کرد، ولی در حالت دوم تمام فکر انسان‌ها این می‌شود که دیرتر بمیرند و فکر فرار از مرگ تمام حیات آن‌ها را اشغال می‌کند که در واقع چنین فکری نسبت به مرگ خودش یک مرگ آزار دهنده است و همان بلایی که تصور می‌کنند با مرگ بر سرشان می‌آید همین حالا بر سر خود می‌آورند. به عبارت دیگر خواستند زندگی خوشی داشته باشند و در آن راستا به فکر فرار از مرگ افتادند، در حالی که همین فکر، زندگی بدی را برای آن‌ها به ارمغان آورد. بیمارستان‌ها مجهز به دستگاه‌هایی شدند که از مرگ جلوگیری کنند، قبرستان‌ها از کنار شهرها کیلومترها دورتر برده شدند، پیران به سرای سالمندان فرستاده شدند تا هیچ آثاری از مرگ در جلو

چشمشان نباشد و فرصت بیشتری برای زندگی داشته باشند و مرگ را بمیرانند، ولی با این کارها فضایی برای خود ساختند که همچنان باید به دنبال سلامتی بدونند و دیگر فرصتی برای زندگی پیدا نکردند. سلامتی که وسیله‌ای برای زندگی بهتر بود، زندگی‌ها را مشغول خود کرد برای فرار از بیماری و یافتن سلامتی؛ و سلامتی برای زندگی، تبدیل شد به زندگی برای سلامتی.

اگر دقت بفرمائید در فرهنگ غربی که ما نیز گرفتار آن شدیم، بسیاری از بیمارستان‌ها و درمان‌گاه‌ها برای فرار از مرگ ساخته شده‌اند در حالی که از مرگ نمی‌توان فرار کرد، ولی می‌توان چنین فکر کرد که داریم از دست مرگ فرار می‌کنیم. انواع دستگاه‌ها را ساختند به این امید که بلکه دیرتر بمیرند و بیشتر زندگی کنند، حال تمام زندگی‌شان این شده که دیرتر بمیرند. اسلحه‌های مخوف ساختند تا دشمنان خود را سرکوب کنند و بیشتر بمانند، حال همان اسلحه‌ها بالای جانشان شده و زندگی‌شان را تهدید می‌کند و لذا به ساختن اسلحه‌های مخوف‌تری روی آوردند و باز در چنگال اسلحه‌های مخوف‌تر تلاش می‌کنند چگونه با اسلحه‌ای مخوف‌تر از قبل، از دست اسلحه‌های قبلی رها شوند.

در روایت داریم که «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ وَ هَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْأُمُورِ الْكَثِيرَةِ»^{۲۷} هر کس بسیار به یاد مرگ باشد به اندک چیزی خوشنود می‌شود و بیشتر مشکلات زندگی بر او آسان می‌گردد. بر همین مبنا است که یاد مرگ انسان را گرفتار پیچیدگی‌های زندگی نمی‌کند.

در اسلام توصیه شده است که باید مواظب باشیم یاد مرگ از جامعه بیرون نرود تا تمام تلاش آدمیان در رابطه با قیامتشان باشد و این همان معنای «قربة الى الله» بودن کارها است و امام صادق علیه السلام در همین رابطه می‌فرماید: «مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ الْمَوْتِ أَحَبَّهُ اللَّهُ»؛^{۲۸} هر کس زیاد به یاد مرگ باشد خدا او را دوست خواهد داشت، چون یاد مرگ موجب قرب الهی می‌شود.

تنها موجودی که مرگ خود را می‌فهمد انسان است، حیوانات، غریزه‌ی فرار از خطر دارند، ولی مرگ را نمی‌فهمند، انسان تنها موجودی است که می‌تواند مرگ خود را تصور کند و حتی اگر بصیر و عمیق شود می‌تواند بعد از

۲۷ - إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۰۴.

۲۸ - بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۱۲۷.

مرگ خود را نیز بفهمد، به همین جهت سخن پیامبران را می‌فهمد و شکی ندارد که با مرگِ بدن، زنده‌تر خواهد بود و قرآن نیز بر روی این مطلب تأکید فراوانی دارد و می‌فرماید: دارِ آخرت سراسر حیات است، ای کاش مردم متوجه چنین امری بودند «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»؛^{۲۹} این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا در سرای آخرت است ای کاش می‌دانستند.

اگر آدمی تنها موجود مرگ‌اندیش است، حال اگر خود را نسبت به مرگ به فراموشی زد، ناخودآگاه در افقی از حیات قرار می‌گیرد که بُعد حیوانی‌اش بر روح و روان او غلبه می‌کند و در انتخاب‌هایش تأثیر اساسی می‌گذارد به طوری که دیگر در فهم بعضی از ابعاد روحانی به کلی ناتوان می‌شود.

اگر در شخصیت افرادی که مرگ را جزء زندگی خود نمی‌دانند کاوش نمائیم، هر چند قبول دارند که روزی می‌میرند، ولی میل و گرایش‌هایشان گرایش‌های متعالی نیست و غرایزشان در کنترل روح انسانی آن‌ها نمی‌باشد، به این معنی که غضبشان، غضب حیوانی است، شهوتشان همچون شهوت

حیوان زندگی آن‌ها را در اختیار گرفته است، ناخودآگاه نوع زندگی و میل‌هایشان طوری است که در کنترل عقل معنوی و روح قدسی قرار ندارد.

اگر از منظر عقل قدسی به آنچه امروز در جهان غرب زده می‌گذرد بنگریم به خوبی می‌پذیریم که شهوترانی امروز دنیا به هیچ وجه طبیعی نیست، چون نمی‌تواند ماورای شهوت و غضب، تصویری داشته باشد که آن تصور، شهوت و غضب انسان‌ها را کنترل می‌نماید، تماماً صفات حیوانی در صحنه است که این چنین عنان گسیخته عمل می‌کنند، چون روح مرگ‌اندیشی عنان آن صفات را در اختیار ندارد و شعور حیوانی به جای شعور انسانی در فعالیت است.

انسان‌هایی که افق شخصیت‌شان را شهوت پر کرده است به هیچ وجه آینده‌نگر نیستند، حتی آینده‌ی دنیایی‌شان را هم نمی‌توانند درست تجزیه و تحلیل کنند، عموماً گرفتار آینده‌نگری‌های وهمی هستند. یک خانم بدحجاب که زیبایی‌های خود را به نامحرمان می‌نمایاند می‌فهمد به طور طبیعی همسرش به او بدبین می‌شود، ولی نمی‌تواند رابطه‌ی این خود نمودن‌ها را به دعوای با همسر و طلاق‌ی که پیش می‌آید ربط دهد، به این معنی که نمی‌تواند آینده‌ای را که با این خودنمودن‌ها در پیش است به کارهای امروزی خود وصل

نماید. این مادر نمی‌تواند بدحجابیِ امروز دخترش را به ناسازگاری فردای آن دختر با همسرش متصل کند، مانند حیوانات که نمی‌توانند آینده را درست تجزیه و تحلیل نماید، چون واقعی بودن ارتباطِ حال با آینده را درک نمی‌کنند. بر عکسِ انسانِ مؤمن که با آن وسعت بینش الهی که پیدا می‌کند، حتی می‌تواند رابطه‌ی امروز خود را با قیامت و ابدیت خود درک کند و نه تنها قیامت را نزدیک می‌بیند بلکه همین حالا اعمال خود را در قیامت ارزیابی می‌کند و چون از یاد مرگ غفلت نکرده همراه ارزیابی کارهایش تا ابدیتِ خود وسعت دارد.

چنان که عرض شد پیامبران آمدند تا ما را مرگ‌اندیش کنند. مولوی در مثنوی داستان دعوی مردم با پیامبران را ذکر می‌کند:

مردم به پیامبران می‌گفتند ما راحت زندگی می‌کردیم، می‌خوردیم و خوش بودیم بدون نگرانی از آینده، شما آمدید ما را از آینده نگران کردید.

طوطی نقل و شکر بودیم ما

مرغ مرگ‌اندیش گشتیم از شما

ما مرغ مرگ‌اندیش نبودیم تا نگران آینده باشیم، اصلاً آینده را نمی‌فهمیدیم، طوطی نقل و شکر بودیم، مثل

حیوانات، ولی شما ما را متوجهی آینده‌ی کارهایمان کردید و عیش امروزمان را نقض کردید.

اهل دنیا حاضرند تا نیمه‌شب بیدار باشند و مشغول بیهودگی، بدون آن که نگران نماز صبح‌شان باشند، چون توجه به نماز صبح یعنی مرگ‌اندیشی، یعنی به عالمی فوق این زندگی معمولی نظر کردن و برای بعد از این دنیا خود را آماده نمودن و این با عیاشی و غفلت سازگاری ندارد.

از پیامبر ﷺ - یعنی از داناترین انسان در هستی - می‌پرسند:
 باهوش‌ترین مردم کیست؟ حضرت فرمودند: «أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا
 لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا»^{۳۰} باهوش‌ترین و زیرک‌ترین
 مردم کسی است که بسیار یاد مرگ است و بیشترین آمادگی
 را برای مرگ دارد. می‌توان گفت: جامعه‌ای که مرگ و
 قیامت انسان‌ها را به آن‌ها متذکر می‌شود، جامعه‌ی حقیقی
 است و هرگز گرفتار بحران نمی‌شود و جامعه‌ای که مرگ
 انسان‌ها را از یاد آن‌ها ببرد، جامعه‌ی وهمی و دروغی است و
 همواره در بحران‌ها زندگی می‌کند.

با توجه به سخن رسول خدا ﷺ می‌توان جایگاه تمدن حاکم بر غرب را ارزیابی کرد و فرهنگ غفلت از مرگ حاکم بر آن فرهنگ را نشانه‌ی بی‌خردی آن فرهنگ دانست و آثار آن تمدن را نیز باید بر اساس همین نگاه ارزیابی نمود. ممکن است به جهت غلبه‌ی فرهنگ غربی بر روح و روان ما تصور شود سخن پیامبر ﷺ با واقعیت جامعه‌ی امروز منطبق نیست ولی عنایت داشته باشید پیامبران ﷺ از حقیقت زندگی و سنت جاری در عالم سخن می‌گویند، آیا باید زندگی خود را مطابق سنت‌های جاری در عالم نمود و یا گمان کنیم می‌توان مخالف سنت‌های ثابت و جاری در عالم عمل کرد بدون آن‌که دچار بحران‌های گوناگون شویم؟ آیا باید از پیامبر ﷺ پیروی کرد با آن درک عمیقی که از ظرائف موجود در عالم هستی دارند، یا از تمدن جدید که بسیاری از حقایق عالم را نادیده گرفته و بشر را مشغول ناکجاآباد کرده است؟ طبیعی است که باید هر فرهنگی که بخواهد نگاه دینی به عالم را از منظر زندگی جامعه به حاشیه ببرد دشمن انسانیت به حساب آورد، زیرا جامعه را به اموری مشغول می‌کند که هیچ نقشی در سعادت حقیقی آن ندارد. با توجه به این نکته است که باید تأکید کنیم وظیفه‌ی هر انسانی است که جامعه را با دین هماهنگ کند، نه این که دین را هماهنگ فرهنگی نماید که به کلی از ابدیت

انسان چشم پوشیده است. با توجه به این امر تأکید می‌شود نباید به این فکر رفت که چون دین با شرایط موجود نمی‌خواند، پس دین را رها کنیم، از خود بپرسیم چه فکر و فرهنگی شرایط موجود را به این شکل در آورد، جز غفلت از حقایق ابدی عالم؟ باید از غفلت‌ها بیرون آمد یا غفلت‌ها را ادامه داد؟

مرگ برای انسان‌های زیرک یک امر عادی نیست که به راحتی از آن بگذرند بلکه بر روی آن به نحو کامل تأمل و دقت دارند و زندگی خود را با آن هماهنگ کرده‌اند، در حالی که آدم‌های عادی برای مرگ جایی در زندگی خود باز نکرده‌اند مثل بعضی از غسال‌ها که هر روز مرده‌ی جدیدی می‌شویند ولی عبرت نمی‌گیرند، در حالی که انسان زیرک از دیدن یک مرده بیدار می‌شود و متوجه مرگ خود می‌گردد. رسول خدا ﷺ ملاک زیرکی و عدم زیرکی را در نوع برخورد انسان‌ها نسبت به مرگ مشخص می‌کنند، و زیرکی تمدن‌ها نیز باید با نوع رویکرد آن‌ها نسبت به مرگ سنجیده شود. جامعه‌ای که مرگ‌اندیش است طالب حاکمیت علی علیه السلام است و جامعه‌ای که از مرگ غافل است از علی علیه السلام خسته می‌شود چون آن حضرت متذکر عالمی است بسیار بلند مرتبه‌تر نسبت به عالمی که معاویه متذکر آن است.

وقتی جامعه‌ی انسان‌ها به فرهنگ و تمدن صحیحی دست می‌یابد که از سرگرمی‌ها خود را خلاص کرده و به افقی بالاتر از آن‌ها نظر کنند، فرهنگ سرگرمی عین بی‌فرهنگی است، در آن جامعه بین افراد جامعه و حقایق نورانی و پایدار عالم، حجاب ایجاد می‌شود و لذا طالب عالم برتر نیستند، عالم برتری که مرگ دروازه‌ی ورود به آن است. به همین جهت خداوند فرهنگ یهودی‌گری را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛^{۳۱} ای یهودیان! اگر مدعی خدادوستی هستید و فقط خود را ملت‌ی ارزشمند و الهی می‌دانید، مرگ طلب و مرگ‌اندیش باشید و چون در اعمال و رفتار‌تان چنین چیزی مشاهده نمی‌شود ادعای الهی بودن، یک ادعای بدون دلیل است. این آیه نوع نگاه ما را در ارزیابی جوامع و تمدن‌ها تصحیح می‌کند تا تمدن حقیقی را در فرهنگی جستجو کنیم که انسان‌ها را به عالم غیب و قیامت متصل می‌گرداند.

یاد مرگ، پذیرش سختی‌های دنیا را آسان می‌کند، زندگی در دنیا سخت است و سختی‌هایی به همراه دارد. ولی باید با یاد مرگ از آن‌ها گذر نمود و خود را در افقی برتر به نظاره نشست. کسی که همه‌ی حیات خود را متوقف در دنیا کرد، سختی‌های دنیا او را از پای درمی‌آورد و در روبه‌رو شدن با هر سختی، گویا همه‌ی حیات او به لرزه می‌افتد، به عنوان مثال: کسی که شغل مناسبی به دست نیاورد، اگر زندگی خود را محدود به دنیا کرد همه‌ی هستی خود را هیچ می‌پندارد، ولی کسی که به یاد مرگ باشد، و زندگی حقیقی را در افقی دیگر جستجو می‌کند، حتی اگر بعد از این که تمام تلاش خود را انجام داد و شغل مناسب و زندگی و خانه و همسر و فرزند هم پیدا نکرد، حیات خود را پوچ و بیهوده و شکست‌خورده نمی‌بیند.

با توجه به امر فوق عرض می‌کنم تمدن غربی مصیبت‌هایی برای بشر پیش آورد که قبلاً چنین مصیبت‌هایی در جوامع سابقه نداشت و اگر سختی‌هایی بود که مسلم بود، مصیبت به حساب نمی‌آمد، چون زندگی را در عالمی بالاتر از دنیا جستجو می‌کرد. وقتی یاد قیامت از بشر گرفته شد همه‌ی

بهره‌های مفید زندگی از او گرفته شد، این انسان در هر صورت هنر زندگی کردن را از دست می‌دهد، چون هنر مردن را از دست داده است. در بحران اقتصادی که در آمریکا پدید آمد یک آقای مهندسی خودش و همسر و دو فرزندش را کشت. آیا از این مسئله باید ساده گذشت؟ چرا آن آقا زندگی را آنقدر تنگ و تاریک دید. چرا در دنیای امروز عده‌ای از جوانانی که بیکار می‌شوند، خودکشی می‌کنند یا لابالی‌گری و بی‌خیالی پیشه می‌نمایند؟ چون بعد از چندین سال درس خواندن و مهندس شدن می‌بیند کاری به دست نیاورده و تمام زندگی‌اش هم این است که کاری به دست آورد، ولی اگر اصل زندگی را در رابطه با اُنس با خدا و زندگی در ابدیت ببیند، متوجه می‌شود اولاً: خالق او رزق او را حتماً به او می‌رساند، ثانیاً: با از دست دادن شغل، اصل حیات را از دست نداده است.

روح هر انسان یک حقیقت مجرد و غیرمادی است که هر چه به عالم ماده نزدیک شود از حقیقت خود فاصله می‌گیرد. در حالت رفاه، تعلق و توجه روح به بدن و دنیا بسیار زیادتر است، به گونه‌ای که خود را محدود به دنیا حس می‌کند.

سختی‌های جهت‌دار که برای آزاد نگه‌داشتن روح از امور دنیایی است می‌تواند از این تعلق و توجه بکاهد و انسان را متوجه عالم غیب کرده و وصل به آن عالم نماید و او را به حضور قلب برساند، در این راستا است که گفته‌اند: اگر می‌خواهید ابعاد معنوی نفس‌تان قوی شود، باید از سختی‌ها نترسید و اگر می‌خواهید از سختی‌ها نهراسید، باید توجه به قیامت و زندگی در فضای معنوی آن عالم دائماً مدّ نظر انسان باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْتَتَيْنِ اتَّبَاعَ الْهَوَىٰ وَ طُولَ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتَّبَاعَ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ». ^{۳۲} من از دو چیز بر شما بیم دارم: پیروی از هوس، و آرزوی دراز. اما پیروی از هوس مانع از ارتباط با حق است، و آرزوی دراز آخرت را از یاد انسان می‌برد.

شاید با مقدماتی که گذشت پذیرفته باشید که چرا تأکید می‌شود رفاه و آرزوهای بلند دنیایی، مرگ را سخت‌تر می‌کند و تعلق نفس به بدن را محکم‌تر می‌نماید، زیرا مرگ عبارت است از آن که تعلق روح به بدن و امور جسمانی تمام شود. حال اگر مرگ کسی از نظر طبیعی فرا برسد، ولی آن شخص

تمام عمر خود را صرف راحتی و خوشیِ بدنش کرده باشد از یک طرف روح او علاقه‌ی بسیار به بدنش دارد و از طرف دیگر باید آن روح به طور طبیعی و تکوینی از بدن جدا شود، آن وقت است که فشار جانکاهی را باید تحمل کند، مثل این که در دریا سوار کشتی شده‌اید و ساعتان که بسیار به آن علاقه دارید به داخل دریا می‌افتد، از آن طرف چاره‌ای جز برگشتن به ساحل و رها کردن ساعت ندارید، از طرف دیگر دلتان با ساعت و در گرو تعلق به آن است. حال اگر به بدنتان خیلی تعلق داشته باشید و به آن سختی نداده باشید، وقتی که باید از آن جدا شوید بسیار سخت است، اما اگر مرگ در کنار زندگی و رفیق ما بود، همچنان که روح به صورت تکوینی آماده می‌شود که آرام آرام بدن را رها کند، شما هم به صورتی انتخابی در همان راه قدم می‌گذارید و این می‌شود هنر مردن، و در «هنر مردن» است که هنر درست زندگی کردن نهفته است و لذا می‌خواهیم بگوییم:

انبیاء را حق بسیار است از آن

که خبر دادند از پایانمان

انبیاء علیهم‌السلام از آن جهت که نگذاشتند از مرگ غافل شویم

حق بسیاری بر گردن ما دارند.

آنچه تا این جا گفته شد، مطالب مختصری بود در موضوع «مرگ‌اندیشی» که زوایای دیگر آن باید در وقت دیگری مورد بررسی قرار گیرد.^{۳۳} در پایان باز توجه فرمایید به آیاتی که می‌فرماید: «ای یهود! اگر واقعاً متدین و دوست خدایید، باید مرگ را بپذیرید و آرزوی مرگ کنید» یعنی تمدن ضد مرگ و همراه با غفلت از مرگ را دامن نزنید، بعد می‌فرماید: «وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ»؛^{۳۴} ای پیامبر! این‌ها مرگ را نمی‌خواهند، چون محور روحشان زندگی دنیایی شده است و لذا ظالم‌اند و خداوند به ظالمان آگاه است. در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: «قُلْ إِنْ الْمَوْتَ أَلَذِي تَفْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»؛^{۳۵} آن مرگی که شما از آن فرار می‌کنید به سراغتان می‌آید و ملاقاتتان می‌کند و شما را به طرف خدا می‌کشاند، آن وقت با حاصل حیاتتان و آنچه کردید روبه‌رویتان می‌کند.

۳۳ - جهت تعمیق بیشتر در موضوع مرگ‌اندیشی به جلد دوم کتاب

«فرزندم؛ این چنین باید بود» مراجعه فرمائید.

۳۴ - سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۷.

۳۵ - سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۸.

پس همه‌ی حرف آیات فوق را در این جمله باید جستجو کنید که؛ «چشم از مرگ برداشتن، مرگ را از بین نمی‌برد، بلکه بدمردن و بد روبه‌رو شدن با خدا را به همراه دارد.»

بیماری‌ها و سختی‌ها، آینده‌ی درست نگاه کردن به مرگ است و آن‌ها رسولان خداوندانند جهت تذکر به مرگ، و هر کس سختی‌ها و بیماری‌ها را رسول الهی ببیند که آمده‌اند تا مرگ را در مذاق ما شیرین کنند، دیگر چهره‌ی مرگ برایش همچون کابوسی ترسناک نخواهد بود و زندگی او بازیچه‌ی فرار از مرگ نمی‌گردد. گفت:

جزو مرگ آر گشت شیرین مر ترا

دان که شیرین می‌کند کل را خدا

دردها از مرگ می‌آید رسول

از رسولش رومگردان ای فضول

باید به تمدنی اندیشید که بتواند «هنر مردن» را به بشریت

باز گرداند.

منابع

قرآن

نهج البلاغه

« تفسیر المیزان، علامه طباطبائی »

فصوص الحکم، محی الدین

« بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی »

« الکافی، ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی »

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

غرر الحکم و درر الکلم

تفسیر علی بن ابراهیم

تحف العقول، ابن شعبه حرانی

معادشناسی، آیت الله حسینی تهرانی

توحید صدوق

إرشاد القلوب إلى الصواب، شیخ حسن ديلمی

وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی

اعتقادات امامیه، شیخ صدوق و شیخ مفید

علل الشرائع، شیخ صدوق

چگونگی فعلیت یافتن باورهاى دینی، طاهرزاده

مستدرک الوسائل، محدث نوری

سیطره‌ی کمیت، رنه گنون

الارشاد، شیخ مفید

کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق

عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق

اسفار اربعه، ملا صدرا

نهج الفصاحة، مجموعه‌ی کلمات قصار حضرت رسول ﷺ،

الإحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی

گزینش تکنولوژی از دریچه‌ی بینش توحیدی، طاهرزاده

الخصال، شیخ صدوق

قتل عام در پزشکی، ایوان ایلچ

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- ده نکته از معرفت النفس
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد ۱ و ۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- فرزندانم این چنین باید بود (شرح نامه حضرت علی به امام حسن « نهج البلاغه، نامه ۳۱ »)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت علیه السلام
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلۃ القدری فاطمه علیها السلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام

- جایگاه و معنی واسطه فیض
- امام خمینی و خودآگاهی تاریخی
- انقلاب اسلامی، برون‌رفت از عالم غربی
- انقلاب اسلامی، بازگشت به عهد قدسی
- جایگاه اشراقی انقلاب اسلامی در فضای مدرنیسم
- مبانی نظری و عملی حب اهل البیت
- ادب خیال، عقل و قلب
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ و شیطان و جادوگر در عالم
- هدف حیات زمینی آدم
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود
- صلوات بر پیامبر ﷺ؛ عامل قدسی شدن روح
- زن، آن‌گونه که باید باشد
- خطر مادی‌شدن دین
- چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی